

خواص و آثار حروف الفباء در کلمات

بطوری که میدانیم اغلب از حروف الفباء رادر کلمات اعم از اسم و فعل و اعم از فارسی و عربی اثر و موردی است که گاهی موجب تغییر معانی و وقتی باعث تغییر حرکت آن‌ها می‌گردد و یا معنی خاصی به آن‌ها می‌بخشد و درحقیقت عاملی است که در اسم و فعل و گاهی جمله عمل می‌کند و باعث تغییر حرکت حروف دیگر می‌شود .

ولهذا بی‌فایده ندیدم که آثار این حروف را با استفاده از منابع معتبر درمقالتی گردآورده و توضیح و تشریح کنم تا مشتاقان و باعتباری مبتدیان زبان و ادب فارسی را که خوانا نا خواه با بسیاری از لغات عربی آمیخته شده و زبان ادبی شیرین و دلنشین بوجود آورده و متون کتب و منشآت علمی و ادبی ما را با عبارات و ضرب المثلهای عربی و بلکه گاهی با آیات و احادیث توأم نموده سبب آگاهی بیشتر گردد و در صحت استعمال کلمات و جملات راهنمای مؤثری باشد .

ضمناً از متبحرین و اسنادان فن تمنا دارم چنانچه کسر و نقصی در آنچه گفته شده مشاهده فرمودند لطفاً مرا ایبا گاهانند تا به تکمیل این مقالت پردازم و از راهنمایی‌های محبت‌آمیزشان ابراز و اظهار تشکر نمایم .

فهی هذہ

حرف الف

۱ - بحساب ابجد مساوی با عدد يك است

۲ - یکی از سه حرف عله است (حروف واو و الف و یاء و ای) را (حروف عله نامند)

۳ - الف از جهتی بر دو قسم است ساکنه و متحرکه ساکنه که آنرا لینه هم می‌گویند مثل الف در قام و دعا و متحرکه که آن را همزه نیز می‌نامند مانند الف در اقل (غروب کرد) و غیره .

توضیح (فرق بین همزه و الف) الف لینه هیچگاه در اول کلمه واقع نمیشود زیرا ساکن است ، هرگز در کلمات ابتدا ساکن نمی شود چنانکه ملاحظه فرمودید در قام و دعا الف در وسط و آخر کلمه قرار گرفته است و اما همزه در اول و وسط و آخر کلمه قرار می گیرد و همیشه يك علامت همزه که بصورت عدد ۶ نوشته می شود روی آن می گذارند مانند الف در امر و سأل و قرأ (اول و وسط و آخر کلمه) .

۴ - همزه استفهام مثل اقرئت (آیا خواندی) و امثال ذلك .

۵ - الف ندا که در فارسی و عربی هردو بکار میرود و در آخر کلمه واقع میشود مثل الف آخر در خدا یا (ای خدا) والها (ای اله) و امثال آن ها .
۶ - الف دعا که در آخر افعال معنی دعا می دهد چون خدایش پیامرزا و ویا یزدانش حفظ کناد (مراد الف قبل از حرف آخر در پیامرزا و کناد است که برای دعا آمده است) و نظائر آن ها .

۷ - الف فاعلی چون دانا و بینا و شنوا و گویا و غیره و این الف در آخر نعت معنی صفت می بخشد چون زیبا و شکیبوا و غیره (المعجم) .

۸ - الف نسبت الفی است که در آخر بعضی نعت فایده نسبت میدهد مانند درازا و پهنا و فراخا و غیره که گاهی نیز نونی به آن می افزایند مانند فراخنا و غیره (المعجم) .

۹ - الف اشباع و آن الفی است که از الف اطلاق اشعار عرب گرفته شده (و الف اطلاق اشعار عرب عبارت ازین است که اگر در قافیه شمری مثلاً جمال و کمال آید و لام در محل نصب باشد الفی به آن الحاق کنند و آنرا جمالا و کمالا گویند چنانکه اگر در محل رفع باشد واوی به آن الحاق نمایند و جمالو و کمالو خوانند و اگر در محل جر باشد یائی بدان اضافه کنند و آنرا جمالی و کمالی خوانند و این سه حرف (الف و واو و یا) را حروف اطلاق خوانند یعنی حرف روی را بحرکت مطلق گرداند و قید سکون از وی بردارد و چون در فارسی آخر بیشتر کلمات ساکن است در شعر باقتضای وزن و روی الفی به آخر کلمه قافیه اضافه نمایند چون پروین پیدا و ماه تا بانا و آنرا الف اشباع خوانند (المعجم باختصار) (۱) و مانند الف در قافیه این مصراع بهار است و خاک خشک دهد سبزه ترا و یا الف در قافیه این بیت از باد نو بهار دگر باره گلشنا همچون نگارخانه چین شد مزینا و امثال ذلك .

حرف ب

- ۱- بحساب ابجد مطابق است با عدد ۲
- (توضیح حرف باه فارسی (پ) نیز مانند حرف ما قبلش (ب) همان عدد ۲ بحساب می آید)
- ۲- یکی از حروف جاره است یعنی باسم بعد از خود جر میدهد مثل مررت بزید و بسم الله الرحمن الرحیم که زید در جمله اول واسم در جمله دوم بسبب بائی که قبل از آنها درآمده مجرور شده اند .
- ۳- باه استعانه که کمتر مورد استعمال دارد مثل کتبت بالقلم (یعنی بکلم قلم نوشتم) .
- ۴- باه قسم مثل بالله (قسم بخدا)
- ۵- باه سببیه مثل رایت بزید العمر و (یعنی بسبب زید عمر و را دیدم)

حرف ت

- ۱- بحساب ابجد مساوی است با عدد ۴۰۰
- ۲- حرف قسم مانند تالله (قسم بخدا)
- ۳- یکی از علائم تأنیث است مانند فاطمة و فریده و امثال آنها (که آنرا تاه گردد هم میگویند)
- ۴- تاه ساکنه که منحصر آدر آخر فعل ماضی علامت تأنیث است مانند کتبت و جلست و غیره .
- ۵- تاه ضمیر که در آخر فعل ماضی می آید (تاه مضموم برای متکلم وحده مانند قمت (برخاستم) و تاه مفتوح برای مخاطب مذکر مانند قمت (برخاستی)) و تاه مکسور برای مخاطب مؤنث مثل قمت (برخاستی تو زن) .
- ۶- برای تمیز واحدا از جنس مثل تاه گردد و آخر شجره که واحد شجر است و آن را تاه وحدت نیز می نامند) .
- ۷- برای مبالغه مثل تاه گردد در آخر فهامه و علامه و غیره که آن را تاه تکثیر هم میگویند .
- ۸- تاه الحاقی بصیغه منتهی الجموع که بر دو قسم است :
اول نسبت مثل مهلبی که جمع منسوبش میشود مهالبه و دیلمی که جمع منسوبش دیالمه است .

دوم برای تمویض حرف محذوف مانند زفادقه که جمع زندیق و حرف محذوف یاء زندیق است.

- حرف ث بحساب ابجد مساوی با عدد ۵۰۰ است اثر دیگری ندارد.
 حرف ج و چ در ابجد مساوی با عدد ۳ میباشد اثر دیگری ندارد.
 حرف ح در ابجد مساوی عدد هشت است اثر دیگری ندارد.
 حرف خ بحساب ابجد مساوی با عدد ۶۰۰ است اثر دیگری ندارد.
 حرف د بحساب ابجد مساوی با عدد چهار است اثر دیگری ندارد.
 حرف ذ « د » « ۷۰۰ » میباشد « «
 حرف ر « ر » « ۲۰۰ » است « د
 حرف ز « ز » « ۷ » است « د

حرف س

- ۱ - مساوی با عدد ۶۰
 ۲ - حرفی است که داخل بر فعل مضارع میشود و آنرا اختصاص با استقبال (آینده) میدهد مانند سیاتیک (می آید تورا در مستقبل (آینده) و سیصلی نارآذات لهب.

(در آینده در آید در آتش زبانه دار)

- ش - مساوی عدد ۳۰۰ اثر یا خاصیت دیگری ندارد
 ص - مساوی عدد ۹۰ اثر یا خاصیت دیگری ندارد
 ض - مساوی عدد ۸۰۰ اثر یا خاصیت دیگری ندارد
 ط - مساوی عدد ۹ اثر یا خاصیت دیگری ندارد
 ظ - مساوی عدد ۹۰۰ اثر یا خاصیت دیگری ندارد
 ع - مساوی عدد ۷۰ اثر یا خاصیت دیگری ندارد
 غ - مساوی عدد ۱۰۰۰ اثر یا خاصیت دیگری ندارد

ف = ۸۰

حرف فاء در موارد ذیل می آید

- ۱ - عاطفه که فایده ترتیب و تعقیب میدهد مانند قام زید فعمرو یعنی زید قیام کرد و در تعقیب او عمرو هم بر پا خاست یا مانند حبسه ققتله یعنی او را

حبس کرد و متعاقب آن او را کشت .

- ۲ - سببیه مانند ضربه فمات یعنی او را زد و باین سبب مرد
 - ۳ - رابطه برای جواب بشرط مانند ان کنتم تحبوننی فاحفظواوصایای یعنی اگر مرادوست میدارید پس سفارشهای مرا حفظ کنید .
 - ۴ - ناصبه برای مضارع مثل زرنی فاكرمك یعنی دیدن کن مرا پس اکرام کنم تورا وفا باعث نصب اکرم که فعل مضارع است گردیده و این فاسبیه هم نامیده میشود .
 - ۵ - برای استیناف که معنی سابق را قطع میکند و شروع بغیر آن میکند مانند یقول له کن فیکون یعنی میگوید باو باش (در اینجا معنی تمام است) پس میباشد (یعنی پس او در اینوقت میباشد که خود معنی دیگری است) .
 - ۶ - زائده مانند لماقت فقمنا (چون برخاستی برخاستیم) که حرف فادر این جمله زائده است .
- ق مساوی عدد صد است و خاصیت دیگری ندارد .

ک = ۲۰

حرف کاف در موارد زیر بکار میرود

- ۱ - ضمیر مخاطب (منسوب یا مجرور) مانند ضربك و كتابك (زد تورا - کتاب تو) و ضربك و كتابك (زد تو زن را ، کتاب تو زن) و غیره .
 - ۲ - حرف جر در حالیکه برای تشبیه است مانند زید کالاسد (زید مانند شیر است) که اسد بمناسبت کاف مجرور شده است .
 - ۳ - تعلیل مانند اذکروالله کماهداکم (ذکر کنید خداوند را برای اینکه شما را هدایت کرد) .
 - ۴ - تأکید که زائد هم هست مانند لیس کمثلہ شینی (نیست مانند او چیزی) که حرف کاف در کلمه کمثلہ زائد است و برای تأکید آمده است .
 - ۵ - حرف خطابی که باسم اشاره الحاق میشود مثل ذلک و تلک و بضمیر منفصل منسوب ملحق میشود مثل ایاک و ایاکما .
 - ۶ - در فارسی حرف تغییر مانند کاف در شهرک (شهر کوچک) و مرغک (مرغ کوچک - جوجه) سعدی گوید :
- مرغک از بیضه برون آید و روزی طلبد
واد می زاده ندارد خبر از عقل و تمیز

و امثال ذلك

ل == ۳۰

حرف لام در اول کلمات سه حالت دارد :

یا عامل جراست یعنی آخر کلمه را مجرور میکنند در این مورد لام مکسور است مانند لزیدو اللهم الملك السموات والارض وغيره .
یا عامل جزم است یعنی حرف آخر کلمه را ساکن میکنند و در این حال لام امر یا لام طلب نامیده میشود و نیز مکسور است مانند لیضرب (باید بزند) ولیحکم الله (حکم کند خداوند) که بعلم اتصال میهم بالله جزمش تبدیل بکسره شده است یا غیر عامل است و در این حال مفتوح است مانند لزید قائم (هر آینه زید ایستاده است) وان زیداً القائم و امثال ذلك.

میم = ۴۰

میم حرفی است برای دلالت بر جمع ذکر مانند کنتم تستکبرونی فی الارض (بودید استکبار و زیدید در روی زمین)
و نیز اسم استفهام است بعد از حروف جر مانند بهم ولم که در این حال میم مفتوح است .

ن = ۵۰

حرف نون پنج مورد دارد:

- ۱- نون تأکید که یا خفیفه و ساکنه است و یا ثقیله و مفتوحه و مسروره و اختصاص بفعل دارند .
نون تأکید خفیفه مثل لیکونن من الصاعرین (تا باشند از حقیران) نون تأکید ثقیله مانند ولا تحسبن الله غافلاً (گمان نکنید خداوند غافل است) .
- ۲- نون تنوین و او نون ساکن زائده است در آخر اسم که تلفظ میشود و نوشته نمی شود مثل کتاب که خوانده می شود (کتابین) و امثال آنها .
- ۳- نون علامت تأنیث در آخر فعل و آن یا خفیفه و مفتوحه است مثل ضربین (زدند گروه زنان در زمان گذشته) و یضربن (میزنند گروه زنان در زمان گذشته) و اضربن (بزیند شما گروه زنان) که در مقام ضمیر

قرار دارد .

و یا مشددهٔ مفقوحه است که متصل است بضائری میگردد برای دلالت بر جمع اناث مانند غلامکن (غلام شما زنان) و منهن (از آن زنان) و ضربن (زد آن زنان را) .

۴ - نون وقایه که قبل از یاء متکلم واقع می شود مثل ضربنی و اننی و غیره .

۵ - نون زائده که بر دو قسم است اولی نونی است که ملحق بفعل مضارع می شود وقتی که متصل بضمیر تثنیه شود مثل یضربان و تضربان .
یاء متصل بضمیر مؤنثه مخاطبه گردد مثل تضربین .
یا جمع مذکور مانند یضربون و تضربون .
و این نون در تثنیه مکسور و در باقی مفتوح است .
دوم نونی است که با سم ثنائی مکسور ملحق میشود مثل الزیدان و بجمع مذکور مفتوح اضافه میشود مانند الزیدون .

و = ۶

حرف و او بوجه متعدده آمده است و اهم وجوه مزبور به قرار ذیل است :

- ۱ - واو عطف مانند جاء محمد و علی (محمد آمد و علی هم آمد) .
- ۲ - واو حالیه مانند جاء زید و الشمس طالعه (زید آمد در حالیکه خورشید طالع میشد) .
- ۳ - واو استیناف یا مستأنفه (یعنی در جمله ای بعد از این واو جمله دیگری از نو شروع میشود) .
مثل الا تأکل السمک و تشرب اللبن یعنی ماهی مخور شیر بنوش .
- ۴ - واو معیه مانند سرت و الجبل یعنی راه میروی و کوه با تو (مثل این که کوه هم با تو یعنی در معیت تو حرکت می کند) .
- ۵ - واو قسم مثل والله العظیم یعنی قسم بخدای بزرگ (این واو از حروف جاره هم شمرده شده است) .
- ۶ - واو رب (رب یعنی بسیار یا بسا) مانند لیل کموج البحر ارضی سدوله (بسا شب که مانند موج دریا پرده های ظلمتش را رها کرد) .

۷ - واو فصل مانند واو عمرو برای تفصیل و امتیاز از عمر.
 ۸ - واو زائد که غالباً بعد از الله واقع میشود مثل و او در این جمله مامن مطلق الاوله مقید (یعنی هیچ مطلقی نیست که قیدی برای الا نباشد) و بطوریکه ملاحظه میفرمائید واو در این جمله معنی و مفهومی ندارد و زائد است (یا (مامن احد الله وله طمع و حسد) کسی نیست که برای او طمع و حسدی نباشد (شاهد بر سر او قبل از وله میباشد).

ه = ۵

حرفها در سه جامورد استفاده قرار میگیرد:

- ۱ - ضمیر برای غائب مانند له (برای او) و کتابه (کتاب او) و غیره.
- ۲ - هائی که بعد از ایامی آید و او نیز برای غائب است ایاه (او).
- ۳ - هاء ساکنی که در مقام حسرت و افسوس بعد از اسم می آید مانند وازیداه و اسفاه و امثال ذلك.

ی = ۱۰

حرف یاء دو مورد استفاده دارد:

- اول برای ضمیر مخاطب مؤنث مثل اکئبی (بنویس تو زن) و خدی (بگیر) و غیره.
- دوم ضمیر برای متکلم مانند ضربنی (زد مرد) و کنایی (کتاب من) که آنرا ضمیر ملکی نیز مینامند و مانند آنها .

د پایان ،

(۱) مثال برای هر سه حرف اطلاق در شعر عرب
 برای الف العلم اشرف شیئی ناله رجل من لم یکن فیه علم لم یکن
 رجل (که رجلا خوانده میشود)
 برای واو الناس من جهة التمثال اکفاه ابوهم آدم والام حواء (که
 اکفائو و حوائو خوانده میشود)
 برای یاء تقرب عن اللوطان فی طلب العلی فسافر و فی الاسفار خمس
 فوائد (که فوائدی خوانده میشود)